

پشت‌بامها، سطح و مهتابی‌دار هستند، و روی آنها را نخست با کاهگلی که کاملاً ورزش داده‌اند می‌پوشانند، بعد روی آن را با مواد آهکی یا با آجر طوری مفروش می‌کنند که آب نفوذ نکند. برف را بیدرنگ، پارو می‌کنند تا در اثر سرما یخ با آنها را خراب نکند. نمای خانه‌ها و باسها بهیچوجه خوب نیست، اما داخل اتاقها و منازل با نقش‌ونگار و گل‌بوته و تصویر مرغها و حیوانات رنگ‌آمیزی شده منظری دلنشین دارد. ایرانی درگچبری و سازک‌کاری روی چوب استاد است. گاه، درها را با شیشه‌های کوچک الوان می‌آرایند. مبله‌های قشنگ و عالی را در عمارت بیرونی می‌گذارند ولی در اندرونی یا حرم، اغلب از فرشها و مبله‌های متوسط استفاده می‌کنند. سوغات، خواب، استفاده از تختخواب معمول نیست و در تابستان روی بام و زیر آسمان می‌خوابند. بهمین علت مؤذنها را از رفتن به بام مساجد منع می‌کنند؛ مبادا چشم آنها به‌صورت زنی افتد. بعضی از اعیان و اشراف، در جلو منزل خود، جلوخان مربعی احداث می‌کنند تا میهمانان آنها، اسب خود را در آنجا نگاه دارند و راه را بر عابرین سد نکند!

آنچه سیاحان و بازرگانان اروپایی در مورد منازل ایرانیان در عهد صفویه نوشته‌اند، کمابیش در مورد مساکن و خانه‌های ایرانیان در دوران بعد از اسلام تا قرن بیستم صادق است.

خصوصیات شهرهای کوچک و بزرگ، قلعه‌ها و استحکامات سرحدها، «در حدود سال هزار میلادی قرن چهارم هجری، در سمالک اسلامی، صدها شهر متوسط و کوچک وجود داشت. برخی از آنها دارای برج و بارو و بعضی بدون بارو بود. علاوه بر این، حدود ۱۰ پایتخت مقدس و مذهبی در اسلام بود که آنها را «امصار» می‌نامیدند و بعضی از آنها جنبه جهانی داشت، یعنی در آن دسته‌هایی از عموم ملل عالم سکنا داشتند و در بازارهای آنجا کالاهایی از عموم کشورهای جهان به چشم می‌خورد. در حقیقت، این امصار، مرکز فرهنگی و هنری جداگانه از خود دارا بودند. سمرقند، بخارا، نیشابور، ری، شیراز، بصره، بغداد، دمشق، فسطاط (قاهره قدیم)، اسکندریه، قیروان و قرطبه از این جمله بودند.

طبق روش و اصولی که از صدر اسلام معمول بود، هیچ پایتختی نمی‌توانست بیش از یک مسجد جامع داشته باشد؛ نماز جمعه منحصرآ در آنجا گزارده می‌شد. ولی با مرور زمان، تغییر فاحشی روی داد، زیرا بسیاری شهرها که دارای منبر بودند، ابدأ ترقی نکردند، حال آنکه در شهرهایی که فقط یک منبر بود، عدد منابر افزایش یافت و بزودی بصورت شهرهای واقعی در آمدند. این اتفاق بخصوص در خراسان و ساوراءالنهر روی داد. معهذ، مدتها دستگاه خلافت با ایجاد منبرهای نو، در این شهرها مخالفت می‌کرد؛ چنانکه شهر بسیار بزرگ بغداد که دارای ۲۷ هزار مسجد و محراب و اماکن متبرک بود، فقط دو مسجد جامع یعنی دو مسجد منبردار داشت، که یکی در سمت راست و دیگری در سمت چپ دجله واقع بود، و این دو

مسجد جامع برای جمعیت کثیر بغداد بهیچ وجه کافی نبود. به همین جهت، در موقع ادای نماز جمعه، گروه کثیری از مؤمنین که قادر به دخول در صحن مسجد نبودند ناگزیر در بیرون مسجد اجتماع می کردند.

در قاهره قدیم یا فسطاط نیز با تمام وسعت و اهمیتی که داشت بیش از دو مسجد جامع یعنی دو منبر نبود؛ یکی جامع عمروعاص و دیگری جامع احمد بن طولون و در آنجا نیز بعلت تنگی جا شرکت همه مؤمنان بمنظور نماز اسکان نداشت.

از آغاز قرن یازدهم، این روش و اصول غلط رو به فراموشی رفت و شماره مساجد جامع در شهرهای بزرگ رو به فزونی نهاد؛ چنانکه در مدتی کوتاه در قاهره قدیم ده مسجد جامع جدید بنا کردند و بغداد نیز که سالها به رعایت این سنت پابند بود، بتدریج بر تعداد مسجدهای جامع افزود، یعنی در آنجا نخست چهار مسجد جامع جدید و سپس ۶ مسجد جامع دیگر بنا کردند و بالاخره در قرن دوازدهم ابن جبیر ناظر یازده مسجد جامع در این شهر بود.

در مورد سکنه بلاد اسلامی، نویسندگان «مسالک الممالک» در قرون وسطی، هیچ احصائیه و آزاری برای ما به یادگار نگذاشته اند، بلکه آنان فقط با دقت فراوان به ذکر شماره مسجدها، حمامها، مدرسه ها، دکانها و غیره قناعت کرده اند. مثلاً ابن حوقل (متوفی در ۹۷۷) می نویسد: در شهر «بلرمة» واقع در صقلیه (سیسیل) ۱۰۰ دکان قصابی وجود داشت. تنها با این مقیاس می توان سکنه تقریبی شهر را حدس زد. از طرف دیگر خطیب بغدادی (متوفی در ۱۰۷۱) می گوید که در بغداد ۶ هزار حمام موجود بوده است که با توجه به وسعت و اهمیت سازمانهای عمومی در این شهر و با در نظر گرفتن این مطلب که استحمام و غسل یکی از فرایض مذهبی است، و این که ثروتمندان هر کدام حمامی اختصاصی سرخانه داشته اند، رقمی که خطیب بغدادی ذکر کرده است چندان اغراق آمیز نیست. با مقایسه بغداد با بلاد اسلامی کنونی، می توان گفت که در این شهر در قرن یازدهم، بیش از یک میلیون و نیم نفر سکونت داشته اند. البته در هیچ یک از سرشماریها و آمار قرون وسطایی زنان به حساب نیامده اند. در همین ایام ۱۱۳ هزار خانه مسکونی و سه هزار مسجد، و نمازخانه در قرطبه وجود داشته است.

در ین خانه ها را از سنگ می ساختند و عمارتها دارای چندین طبقه بود، و نظیر آن عمارتها را هم اکنون در مکه و صنعاء نیز می توان یافت. در قاهره قدیم نیز خانه ها را از سنگ می ساختند و عمارتها معمولاً هفت، هشت، ده طبقه و گاهی بیشتر بود. در هر یک از این ساختمانهای رفیع، در حدود دویست نفر سکونت داشتند. از روزگار قدیم، سیاحان می گفتند که قاهره قدیم با عمارت های مرتفعی که دارد از دور چون کوهی جلوه گری می کند. ظاهراً همین ارتفاع خانه ها و منازل موجب تاریکی معابر و گذرگاهها و دکانین شده بود تا جایی که ناگزیر شب و روز چراغ روشن می کردند. در خراسان، مانند ماوراءالنهر، شهرهای بورژوانشین اسلامی در اطراف قهندزها (کهندژها) باقی مانده از قدیم گسترش یافته بود. شارستان و سپس یک «بانلیو» (ریض، حومه) پهناوری شارستانها را از بیرون فرا گرفته بود.

معمولاً هر شهر دارای یک یا دو دیوار ضخیم و چهار دروازه و چهار محله مشخص بود، که هر محلی از محله دیگر بوسیله دیواری جدا می شد.

از قرن دهم، روش نویسی در شهرسازی آغاز شد، به این ترتیب که یک شهر بزرگ را طبق

نقشه‌ای که از پیش آماده شده بود بنا می‌نهادند که کوچه‌ها و محلات شهر را مانند تخته شطرنج منقسم به‌خانه‌ها می‌ساخت. درین عصر، سامره و جعفریه در کنار دجله و رقاضه در حدود قیروان و مهدیه در تونس و قاهره مغربیه به‌فرمان خلفای فاطمی، و مدینه زهرا در اندلس نزدیک قرطبه قدیم، بوجود آمده توسعه یافتند. به‌هر یک از کسانی که در مدینه‌الزهرا برای بنیاد می‌کردند، از طرف دولت وقت . . . ۴ درهم جایزه داده می‌شد. همین کمک و سخاوت دولت سبب شد که جمع کثیری در آنجا آمده و خانه ساختند. در نزدیکی شیراز (قرن دهم) عضدالدوله دیلمی شهری جدید به‌وجود آورد به‌نام «گرد فنا خسرو» که از شهرکهنه شیراز بغایت پهناورتر بود. در این شهر جدید که در حدود قرن نهم و دهم به‌وجود آمده بود، روش تازه‌ای پیش‌گرفته بودند، یعنی سرایها را در فاصله‌های معین از یکدیگر بنا می‌کردند؛ و بجای کوچه پس‌کوچه‌های تنگ شهرهای قرن دهم، شهرهای قرن یازدهم دارای خیابانهای فراخ و وسیع گردید. ولی این نوع بلاد که برحسب اراده اشخاص یا بجهت سیاسی بسرعت بنا می‌شد، بعلت سستی پایه‌ها و سبکی ساختمانها بیش از چند نسل پایدار نمی‌ماند و ظرف مدت صد سال بکلی از میان می‌رفت و بزرگرانی که بعنوان کارگر و نساج در آن مجتمع شده بودند پراکنده می‌شدند. علاوه بر این، از پایان قرن دهم بعلت افزایش روزافزون قیمت مواد ساختمانی و مزد کارگران، کمتر کسی به‌ساختن بناهای استوار اقدام می‌کرد؛ فقط شاهزادگان و کسانی که با جنگهای فتوالی و کودتاها ثروت کلانی گردآوری کرده بودند، می‌توانستند به ساختن بناهای رفیع دست یازند. در این شهرها کاخهای قدیم که سابقاً سرای اعیان و تصور اشراف بود، جملگی را دولتهای بعد تصرف کرده و تالارهای بزرگ آن را به‌اتاقها تقسیم می‌کردند. در هر مقصوره، دفترخانه‌ای قرار داده بودند. در قرن یازدهم و دوازدهم، «ریض» یعنی حومه شهرها بحد پهناور شده بود، و هزاران نفر از ریسندگان، بافندگان، ندفان و رنگرزان در آن سکناگزیده و این کارگران با مزد بخورونمیر، در نهایت تنگسستی می‌زیستند و حاصل دسترنج آنها به‌کیسه خواجهگان و بورژواهای کلان سرازیر می‌شد.

خواص معمولاً به‌ساختن خانه‌های ییلاقی و بوستان (ویلا) قناعت می‌کردند و در ساختن این منازل از مصالح مختصر و ساده استفاده می‌کردند و در آن درختانی برای سایبانی می‌کاشتند و باغچه‌های پر از گل احداث می‌کردند. بورژواها خانه‌های ییلاقی زیادی از این قبیل، در کرانه‌های دجله و نه‌های منشعب از فرات و دجله بوجود آورده بودند. در ساحل رودخانه و نه‌ها صدها کیلومتر خانه‌های ییلاقی بورژواها و بوستانهاشان به‌هم متصل بود. بورژواهای آن دوران برای آمد و شد به‌شهر، بر انواع و اقسام قایقهای تندرو سوار می‌شدند که غلامان سیاه، آنها را بقوت پارو می‌زدند و قایقها را می‌رانند و احياناً بعضی قایقها با بادبان حرکت می‌کرد.

اکلون به‌وصف خصوصیات بعضی از بلاد مستحکم و نظامی، میان مناطق اسلامی و روم شرقی می‌پردازیم.

۱. اخلاط: شهری بود در ارمنستان میانین، در منطقه سردسیر و خاندانی از اسرای کرد، ملوک آنجا بودند که گاهی خراجگزار قیصر روم و زمانی خراجگزار سلجوقیان می‌شدند. اسرای اخلاط از برکت تجارت بین‌المللی ثروتمند شده بودند. در این شهر بعضی از بازرگانان

به زبانهای فارسی، عربی، ارمنی و یونانی سخن می‌گفتند.

۲. بتلیس: کمی دورتر از اخلاط، شهر بتلیس از بلاد مستحکم کردستان، دارای دو دیوار دفاعی بود که برج و باروی آن تا کرانه دجله به قلعه حصن کیفا متصل می‌شد. ملوک بتلیس و حصن کیفا نیز از خاندانهای کردستان بودند.

۳. ارزنجان: ارزن یا ارزنجان نیز از بلاد مستحکم نظامی آن دوره بود که ساکنان آن را مسلمانان و عده‌ای از زنهاریان تشکیل می‌دادند.

۴. میافارقین: در این شهر در قرن یازدهم سروانیان که ایشان هم از گروه کرد بودند، اسارت داشتند. دیواری سنگی و کنگره‌دار گرداگرد آن را احاطه کرده بود. هر یک از سنگهای سفیدی که برای بنای این حصار به کار رفته بود ۱۰۰ کیلو وزن داشت و در فاصله هر ۷۰ متر در روی این دیوار، برجی جهت دیده‌بانی برپا شده بود. درهای آهنین عظیمی برای دروازه‌های شهر ساخته بودند. با توجه به این که در آن دوره استفاده از زغال سنگ برای صنایع فلزی تعمیم نیافته بود ساختن این درهای عظیم جالب و قابل دقت است.

۵. شهر آمد: این شهر مهم که روی تخته‌سنگی بزرگ ساخته شده بود از دوره ساسانیان (قرن سوم تا ششم) شهرت و اهمیت تاریخی داشت. در این شهر دو حصار استوار و باروی محکمی بود که از قطعات بزرگ سنگ سیاهی که پهلوی هم قرار داده بودند، ساخته شده بود. فاصله میان دو باروی شهر ۱۲ متر بود، هر یک از این سنگهای نسیفه (بازالت) سیصد تاسه هزار کیلو وزن داشت، و هر یک از دو باروی شهر ۱۰ متر ارتفاع و ۰ متر ضخامت داشت. و در فاصله هر ۱۳ متر برجی ساخته بودند که در بالای آن شخصی به دیده‌بانی مشغول بود. شهر چهار دروازه بزرگ آهنی داشت. اهالی شهر را کردهای مسیحی و کردهای مسلمان تشکیل می‌دادند. مسجد جامع و کلیسای بزرگ این شهر در نهایت زیبایی و نزدیک یکدیگر بود. شهر آمد را تسخیرناپذیر می‌شمردند زیرا که استحکات آن تماماً از سنگ بازالت بود و نه تنها در برابر آتش بلکه در مقابل آهن و اسید نیز پایداری می‌کرد.»^۱

مساجد: در دوره قرون وسطی، از مساجد فقط برای عبادت و اجرای مراسم مذهبی استفاده نمی‌کردند بلکه در این دوره، مسجد مرکز فعالیتهای علمی و اجتماعی نیز بود. هر مسجد دارای حیاط بزرگی بود که در وسط آن، حوض و چاه آب یا چشمه‌ای قرار داشت. در اطراف مسجد، دالان یا راهرو سرپوشیده‌ای ساخته بودند که به چندین شبستان با ابعاد و تزیینات مختلف مربوط بود. در این شبستانهای وسیع، برای نماز و اقامه مراسم مذهبی و بمنظور تعلیم و تربیت طلاب و یا برای برگزاری اعیاد مذهبی و بحث و مطالعه در پیرامون مسائل و مصالح اجتماعی مسلمانان، چندین هزار نفر مجتمع می‌شدند.

مسجد جامع بخارا: صاحب تاریخ بخارا آورده است که در سال ۴۰ هجرت، این مسجد در عهد حکمرانی قتیبه بن مسلم ساخته شد. وی اهل بخارا را گفت تا روزهای جمعه در آنجا جمع شوند و چون مردم نمی‌آمدند هر آدینه منادی، مردم را آواز می‌داد که «هر کس به نماز شود، او را دو درم بدهم. و مردم بخارا به اول اسلام، در نماز، قرآن به پارسی خواندندی، و

عربی نتوانستندی آموختن. و چون وقت رکوع شدی، مردی بودی که در پس ایشان بانگ زد: «بکنینا لکنیت» و چون سجده خواستندی کردن، بانگ کردی: نکونینا کنونی»^۱. «... پس از فتوحات ترکهای عثمانی، مسجد، بصورت مرکز عبادت‌های مذهبی در آمد و هر نوع کار و فعالیت اجتماعی دیگری در آن ممنوع گردید. در حالی که در دوران قدرت تازیان، در مسجد، هرگونه اجتماع شرافتمندانه‌ای امکان‌پذیر بود. یعنی شطرنج‌بازان از مسجد، بعنوان یک باشگاه و طلاب علوم از مسجد چون یک مدرسه و بازاریان از آن مانند یک «سوق» استفاده می‌کردند. بنابراین، از اینکه بعضی از مورخین می‌نویسند که برخی از شهرها، نظیر بغداد و قرطبه، ده یا بیست هزار مسجد داشته نباید در شگفتی فرو رفت.

در این دوره، عده‌ای از مردم، شب و روز در مساجد آمدورفت را داشتند، و خدام طبق اصول، مکلف بودند که غیر از نظافت مسجد، همینکه عبادت پایان می‌یافت، از ورود بچه‌ها و حیوانات به محوطه مسجد جلوگیری کنند. ولی در حقیقت، عمل آنها غیر از این امور بود. خدام مساجد از آمدن مسافرین و گدایان و مردم بی‌پناه به داخل مسجد جلوگیری نمی‌کردند. همینکه بانگ اذان بگوش می‌رسید، مسامین برای ادای نماز به مسجد روی می‌آوردند. در غیر ساعات عبادت، جمعی از مردم برای دیدار دوستان و گفتگو و راجی و شطرنج‌بازی و کسب و انتشار اخبار جدید در مساجد گرد می‌آمدند. [همدانی، مقامات. ص ۱۵۷].

در همین مساجد بود که شعرا اشعار و آثار خود را برای مردم می‌خواندند، نقالان نقل می‌گفتند، شعبده‌بازان با اعمال خارق‌العاده و بلعیدن شمشیر، توجه مردم را به خود جلب می‌کردند. نامه‌نویسان و محررین در زوایای مسجد می‌نشستند و برای مردم بیسواد نامه می‌نوشتند. علاوه بر اینها، در مسجد، در شهرهای قدیمی، نظیر بیت‌المقدس، مکه، مدینه، پادشاه‌های گرانبهای زرین بکار می‌بردند. از این چراغهای گرانقیمت طلایی اکنون تعداد زیادی در بیت‌المقدس، مکه و مدینه و دیگر شهرهای مذهبی می‌توان دید. در شهرهای بزرگ، مساجد زیادی وجود داشت؛ چنانکه در اسکندریه، پایتخت صلاح‌الدین، در قرن دوازدهم میلادی، سه یا چهار مسجد در جوار یکدیگر ساخته بودند. بعضی از این مساجد، با بولهای کلانی که بوسیله اشخاص معینی پرداخت شده بود، ساخته می‌شد، ولی بیشتر مساجد از بولهای ناچیز مردم ساخته می‌شد و با کمک و همکاری مردم پایان می‌یافت. بعضی مساجد دارای عوایدی بود که برای نگهداری آن کافی بود و برخی دیگر بوسیله حکومتها نگهداری می‌شد.

در سال ۱۰۱۲ میلادی (۴۰۳ هجری) در شهر قاهره قدیم یا فسطاط واقع در مصر، ۸۳ مسجد وجود داشت که هیچ عایدی و موقوفه‌ای نداشت و اداره آن از هر جهت، به عهده دولت بود. خلیفه از وجوه مذهبی و اعانات مبلغی برای پرداخت حقوق قرآن‌خوانها و طلاب علوم و مؤذنین و سایر خدمتگزاران مسجد، معین کرده بود.

در قرن دوازدهم میلادی، برای نگهداری جامع عمروعاص، در قاهره قدیم، سه هزار دینار مغربی همه روزه می‌پرداختند. و خرج مسجد بنی‌امیه، یعنی مسجد بزرگ دمشق که

۵۰۰ قرآن خوان حقوق بگیر داشت، هشت هزار دینار در سال بود. عده‌ای می‌خواستند و بعضی، شب‌وروز، در زیر اشعه آفتاب یا در پناه نور چراغ در صحن مسجد پرسه می‌زدند.

مقدسی در حدود سال ۹۸۵ میلادی (۳۷۵ هجری) در مسجد جامع قاهره قدیم، بیش از صد مجمع مختلف مشاهده کرده و همچنین ابن‌حوقل در حدود سال ۹۷۷ میلادی (۳۶۷ هجری)، از مشاهده اغذیه‌فروشان و دکاندارانی که بساط خود را در صحن مسجد گسترده بودند، با شگفتی یاد می‌کند [مقدسی. ص ۴۳۰-۲۹۵؛ ابن‌حوقل. ص ۳۴۱]. در شهرهای کوچک، مساجد کوچک و ساده‌ای بدون تزئین وجود داشت، ولی در شهرهای مهم، برحسب اهمیت محل، یک یا چندین مسجد جامع بود. نماز جمعه فقط در مسجد جامع، که در سمت راست آن منبری قرار داشت، برگزار می‌شد. مسجد جامع را مسجد جمعه نیز می‌نامیدند.

در مساجد کم اهمیت، کف زمین را از حصیر معمولی می‌پوشانیدند، ولی برای مساجد مجلل، حصیرهای زیبا و گرانقیمتی از مغرب یا آبادان می‌آوردند، و در ایران که سرزمین قالی است، سالن و شبستان مساجد را با گلیمهای قلابدوزی شده که روی آن متنهای مذهبی و آیات نوشته شده بود، می‌آراستند و در مناطقی که تغییر آب‌وهوا زیاد است؛ نظیر آسیای مرکزی و ایران که میزان‌ال‌هوا در زمستان به ۴ درجه زیر صفر و در تابستان تا ۱۰ درجه بالای صفر می‌رسد؛ برای تعدیل هوا در بعضی از جاها، مجمر و آتشدانهای بزرگی در سالنها قرار می‌دادند. مذهب در زندگی مسلمانان نقش مهمی داشت، و قسمت مهمی از وقت روزانه مردم را می‌گرفت. همه روزه ۵ بار (صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشا) برای ادای نماز به مسجد می‌رفتند. در ساعات نماز، مؤذن از بالای مناره، مؤمنین را برای ادای فرایض مذهبی فرامی‌خواند، و معمولاً مؤذنین روز را از بین کوران برمی‌گزیدند مبادا هنگام روز، چشمشان به چهره زنان که بی‌حجاب در حیاطهای مجاور گردش می‌کنند بیافتد.

هنگام نماز شب، مؤذن چراغی بر بالای مناره می‌آویخت تا کسانی که بانگ مؤذن را نمی‌شنوند بوسیله روشنایی چراغ از وقت نماز آگاهی یابند.

برای تعیین ساعات نماز با کمک مؤذنها، و با اطلاعاتی که در ستاره‌شناسی داشتند، و با مشاهده آسمان و بکمک اصطراب، ساعات روز و شب را تعیین می‌کردند. ولی در مساجد مهم، بکمک ساعت‌های آبی، نه تنها ساعات بلکه نیم‌ساعت و ربع ساعت را نیز با صدای زنگ اعلام می‌داشتند و در هنگام شب، ساعات را بوسیله چراغهای رنگارنگ مشخص می‌نمودند.

علاوه بر این، آثاری در دست است که دقیقاً نشان می‌دهد که اقداماتی برای ساختمان ساعت‌های عالی و دقیق بعمل آمده است. در سالن نماز یا شبستان، محلی به نام محراب بود که ظاهراً بعد از اسلام چون بدعتی به تقلید از معبد بوداییها و آتشکده‌ها بوجود آمده است. محراب با طاق مقرنس و کاشی‌کاری شده آن، جهت مکه را نشان می‌دهد، و کلیه مؤمنین همه روزه، باید ۵ بار در مقابل آن بایستند و فرایض مذهبی را انجام دهند. در نماز جماعت، امام جلو محراب قرار می‌گیرد و مؤمنین در عقب سر، به او اقتدا می‌کنند.

در مجاورت مسجد، از دیرباز ساختمان جداگانه‌ای به نام مستراح عمومی می‌ساختند که صدها آفتابه در مقابل آن قرار داشت، و مؤمنین برای تطهیر و نظافت به آنجا می‌رفتند. در محل دیگری، کفشدارها مستقر بودند و مردم قبل از دخول در محوطه مسجد، کفش خود را درمی‌

آوردند و کفشدارها صدها نوع کفشهای گوناگون را در جعبه‌های مخصوصی قرار می‌دادند و با علامت و نمره‌ای که به صاحب کفش می‌دادند، هنگام خروج، بیدرتنگ می‌توانستند هر کفشی را به صاحب آن مسترد دارند. اندکی دور از مسجد، دکان سلمانی قرار داشت و در جاورت آن مغازه عطرفروشی بود که گلاب و سایر عطریات را در اختیار مشتریان می‌گذاشتند.

در مساجد بزرگ، نظیر مسجد بغداد و مکه، دو تن خدمتکار در حالی که پرچی در دست داشتند، از پی واعظ راه می‌افتادند و چماقداری حرکت او را اعلام می‌کرد. واعظ وائمه جماعت که از گردانندگان مؤثر دستگاه مذهبی بودند، و خدام و مؤذنها و قرآن‌خوانها با دقت تمام انتخاب می‌شدند. این قبیل اشخاص نباید چندان جوان و خوشگل و زیبا باشند؛ چه از این جماعت انتظار داشتند که باقیافه‌ای وزین و سنگین، وظایف خود را انجام دهند و از هر عمل زائده و بدعت‌آمیزی خودداری کنند.

در مساجد، گاه، «سخنرانیهای با ارزشی ایراد می‌شد. ابن جبیر، سیاح اسپانیولی که از مدرسه نظامیه بغداد دیدن کرده‌است، احساسات خود را چنین توصیف می‌کند: قرآن‌خوانها با نظم روی لب‌مکثها نشسته و با صدای موزون و بلند، به قرائت قرآن مشغول بودند که امام رضی‌الدین از ویلی بالای منبر رفت و با دانش فراوان، بطرزی جالب، سخنرانی نمود بطوریکه من غرق حیرت شده و زبان به تحسین وی گشودم. پس از پایان وعظ، عده‌ای از مردم، مسائلی را روی اوراق نوشته بودند به امام تسلیم کردند و وی پس از قرائت، پاسخ آنها را با قدرت، بیان می‌کرد. سپس، چون پاسی از شب گذشته بود، امام از منبر پایین آمد و خلق عظیمی براه افتادند، و در میان کسانی که در مسجد بودند، عده‌ای در حالی که به گناهان خود اقرار می‌کردند، بشدت می‌گریستند و آرزوش می‌طلبیدند. یک بار دیگر، ابن جبیر از مسجد استاد جمال‌الدین الجوزی دیدن می‌کند و می‌گوید: در اینجا این استاد عالیقدر که شهرت او تا چین و اسپانیا نیز رسیده است، شنبه‌ها با قدرت اعجاب‌انگیزی سخنرانی می‌کند.»^۱

بطوری که از کتاب‌الهدایان یعقوبی برمی‌آید، «شهر بغداد در عهد خلفای عباسی دارای هزار کوچه و گذرگاه، سی هزار مسجد و ده هزار حمام بود. وجود دیوانها و سازمانهای دولتی و فعالیتهای وسیع اقتصادی و تجاری، رشد زندگی شهری (بوسرژوازی خاص شرقی) را در آن دوران نشان می‌دهد.»^۲

کاروانسراها: در دوره قرون وسطی، «عبور و مرور در خیابانهای شهر پیاده یا بوسیله الاغ و قاطر صورت می‌گرفت، و این حیوانات را بطرزی دلنشین زین و یراق می‌کردند و به زنگوله، خر مهره، و انواع منگوله‌های ابریشمی می‌آراستند. ممولین هر یک مستقلاً حیوانی در سرطوبله خود می‌بستند، ولی مردم عادی این حیوانات را برای انجام فعالیتهای روزانه یا شرکت در مسابقه‌ها کرایه می‌کردند. در بغداد، در محله باب‌الکرخ، و در قاهره قدیم، در محله داوالحرم، فروش چهار پایان صورت می‌گرفت. کرایه حیوانات در حدود دو قیراط (دو

**فعالتهای گوناگون
اقتصادی در ایران
و کشورهای اسلامی**

۱. زندگی مسلمانان در قرون وسطی، پیشین. ص ۲۱-۱۴ (به اختصار).

۲. دله، الهدایان، پیشین. ص ۲۲.

شاهی) تمام می‌شد.

در بغداد و بصره، مردم از قایقهای بادی برای عبور از دجله استفاده می‌کردند و بطوری که خطیب بغدادی نوشته، در بغداد سه هزار قایق بادی از آن چند شرکت حمل و نقل موجود بود که روزانه ۹ هزار سکه نقره از این راه عایدی داشتند.

در هر شهر، چند دارالتجاره بزرگ بود که فعالیتهای مهم اقتصادی در آنها صورت می‌گرفت، و آنها را «فندق» یا «خان» (به عربی «الفندق» یا «الخان») می‌گفتند. این کاروانسراها یا تیمچه‌ها حیاطی مربع شکل و وسیع داشت و بوسیله راهروهای مسقف به یکدیگر مربوط می‌شدند. بنای آنها مرتفع و دوسه طبقه‌ای بود و دارای انبارها، مخازن، مغازه‌ها و دقترهای مخصوصی بود. در این مراکز تجاری، فعالیتهای مهم صورت می‌گرفت. در هر یک از خان‌ها نوعی خاص از کالاهای تجاری عرضه می‌شد، و بازرگانان درجه اول کالاهای خود را در خان‌ها و کاروانسراها در معرض فروش قرار می‌دادند. به این ترتیب، تجار دمشق شیشه‌های حلب و دیگر کالاهای سوریه را به‌بشتریان عرضه می‌کردند، و مواد غذایی هندوستان و زنگبار نظیر ادویه، کهربای خاکستری و چوبهای گرانبها، بوسیله بازرگانان هندی و بازرگانان خوزستانی به‌معرض نمایش گذاشته می‌شد. همچنین مصنوعات مصر، نظیر پارچه‌ها و بلورآلات، در حجره بازرگانان مصری دیده می‌شد. پوستهای گرانبهای سیبری در انبار بازرگانهای آذربایجانی به‌نظر می‌رسید، و ظرفها و مواد ابریشمی ساخت چین و پارچه‌های پنبه‌ای خراسان در تجارتخانه خراسانیها در معرض فروش قرار می‌گرفت.

در شهرها، دهها کاروانسرا یا خان و در پایتختهای مهم، نظیر بغداد و قاهره قدیم، صدها مرکز مهم تجاری وجود داشت، که زیباترین و جالبترین آنها بازار جواهرفروشا و صرافها و بازار نساجها بود. در بازار نساجها، مهمترین و پرسودترین فعالیتهای اقتصادی امپراتوری اسلامی صورت می‌گرفت. تیمچه‌ها و خانها از ساعت ۹ شروع به کار می‌کردند و تقریباً از همین ساعت، جنبش و حرکت فوق‌العاده‌ای در ساختمانها و معبرهای بازار دیده می‌شد.

عده‌ای از حاملها، دالاندارها و محافظین کالاها به‌حمل و نقل و توزین و علامتگذاری کالاهای مختلف سرگرم بودند و قبل از آمدن کاروان، بتدریج، کارها را منظم می‌کردند. در تمام مدت روز، بطور مداوم، دلالها و بازرگانان در رفت و آمد و تلاش بودند. از ساعت ۴ بعد از ظهر، بار دیگر، در محیط بازار، سکوت و آرامش برقرار می‌شد. کارگران به کار خود خاتمه می‌دادند و بازرگانان مجدداً بر الاغ یا قاطر خود سوار می‌شدند و بسوی منزل خود که معمولاً در بهترین نقاط شهر بود، روی می‌آوردند. این موقع، پاسداران و شب‌زنده‌داران با سگهای بزرگ خوزستانی خود، در خان‌ها و کاروانسراهای بازار تا ساعت ۹ صبح به‌مراقبت و پاسبانی مشغول می‌شدند. در این هنگام، بار دیگر به‌گردن سگها زنجیر می‌افکندند، درهای بازار گشوده می‌شد و دکانها و مغازه‌ها فعالیت نوین روزانه خود را از سر می‌گرفتند. در شهرهای بزرگ، در مجاورت خان‌ها که پر از کالاهای گرانبها و کمیاب بود، بازار فروش غله، خرما، روغن، فرش، میوه‌های خشک، ماهیهای نم‌کرده، صابون، انواع چوب و انواع اقسام کالاهای دیگر وجود داشت.

در بغداد و بصره، خان‌ها یا مراکز فعالیتهای اقتصادی در امتداد ساحل دجله و در

اسکلدریه و سیراف (از مهمترین بنادر ایران در قرون وسطی؛ واقع در خلیج فارس) دارالتجاره‌ها نزدیک بندر، و در نیشابور و شیراز در مرکز شهر قرار داشت.

در ایران و ترکستان، حاملها بار را روی دوش خود حمل می‌کردند، در حالی که در سوریه و بین‌النهرین بار را روی سر می‌گذاشتند. دریابانان و کارگران کشتی، گاه بجهت سیاسی و غالباً برای کسب اضافه‌مزد، اعتصاب می‌کردند. تأمین آذوقه بغداد به کار آنها بستگی داشت و هر وقت دست به اعتصاب می‌زدند، آرد و خرما بسرعت رو به نقصان می‌رفت و بهای آنها فزونی می‌گرفت. در این موارد، پلیس مسلح ناچار به مداخله می‌شد تا به اعتصاب و اجتماع کارگران در بندرها و صحن مسجدها خاتمه دهد.

طبق مقررات مذهبی، حکومتها در تعیین قیمت اجناس حق مداخله نداشتند، مگر در موقع جنگ و قحطی. فقط در این موارد استثنایی بود که دولت می‌توانست قیمت مواد غذایی که مورد احتیاج عمومی است، نظیر نان و خرما و روغن را تعیین کند. در موارد عادی، عمده‌فروشان بازار با توجه به اصل عرضه و تقاضا قیمت هر کالایی را تعیین می‌کردند.

در مواردی که واردات زیاد بود، قیمتها تنزل، و هر وقت متاعی کمیاب می‌شد، قیمتش اترقی می‌کرد. در این موقع، دلالها که واسطه معامله بین بازرگانان بزرگ بودند، بیش از پیش فعالیت می‌کردند. از سال ۹۰۰ تا سال ۱۳۰۰ میلادی، در قاهره قدیم، قیمت غلات بسرعت فزونی گرفت و به همین مناسبت بهای نان بالا رفت. در قرن دوازدهم و سیزدهم، افزایش نسبی قیمتها ناراحت‌کننده بود، و به همین جهت منحنی هزینه زندگی قوس صعودی داشت.^۱

بازارها: «بازار که به تازی «سوق» ولی در خراسان «کوی» می‌گفتند، کوچه طولانی و سرپوشیده‌ای بود که عرض آن بطور متوسط، ۱۰ متر و سقفش هلالی بود. در این بازار، برای استفاده از هوا و نور، در فاصله‌های معین، منفذ و پنجره‌ای در سقف ایجاد کرده بودند که قطر آن در حدود یک متر بود. طاقهای آجری فراوانی بازارها را پوشانیده بود. برای آنکه بازارهای مهم از خطر تجاوز درامان باشد، در اول و آخر آنها در آهنی می‌گذاشتند. در ترکستان، ایران، ماوراء قفقاز، ارمنستان، افغانستان و بین‌النهرین بازارها سرپوشیده و سقف آن هلالی بود، ولی در سوریه و مصر که کمتر احتمال بارندگی می‌رفت نخست روی طاق را چوب‌بست می‌زدند و سپس روی آن را با حصیر می‌پوشانیدند تا از حرارت خورشیدگزندگی به مردم نرسد، ولی در مناطق مجاور دریای سیاه و بحر خزر که باران به حد وفور می‌بارید، معمولاً بازارها در فضای آزاد دایر می‌شد منتها برای حفظ کالاها و مشتریان از ریزش باران، از چادرها و سایبانهای عریض استفاده می‌کردند. دکه‌ها و دکانهایی که عرض متوسط آنها در حدود شش متر بود، دروینجره‌ای نداشت. به همین مناسبت، شبها، بازرگانها و پیشه‌وران، محل کسب خود را با پرده یا با تخته‌های چوبی که وسط آنها حلقه آهنی داشت، از دستبرد دزدان حفظ و حراست می‌کردند، به این ترتیب که پس از تعطیل و ترک دکان، میله‌های آهنی را از وسط حلقه‌ها می‌گذرانیدند و دو طرف آن را قفل می‌کردند. این دکانها بیشتر در طبقه پایین ساخته می‌شد و از سطح زمین بیش از دوپا ارتفاع نداشت. در نزدیکی آنها پستویی بود که کارهای اداری و دفتری تجارتخانه و دکان در آن

حل و فصل می‌شد. کف و بدنهٔ دکانها را از حصیر یا فرش می‌پوشانیدند. در بعضی از مغازه‌ها، کاسبها روی بالش در انتظار مشتری می‌نشستند و در برخی دیگر از مغازه‌ها، پیشه‌وران با فعالیت فراوان به کار مشغول بودند و آمد و رفت و همه‌مردم موجب ناراحتی و اشتباهکاری آنها نمی‌شد. گاه به مشتریانی که مایل به نشستن بودند چهار پایه‌ای داده می‌شد. کمی قبل از غروب آفتاب، بازارهای مهم تعطیل می‌شد، و کاسبان و تاجران و کلیهٔ کسانی که به قصد گردش یا بمنظور خرید آمده بودند، بسوی منزل خود روان می‌شدند. در دکان بسته و قفل می‌شد. عسرها و پاسبانها با مشعل و سگ، گردش شبانهٔ خود را آغاز می‌کردند. با اینکه نگهبانها و عسرها باسور دولت بودند، تاجران و کاسبان با پرداخت مبلغی، سپاسگزاری خود را از آنها نشان می‌دادند. هر شب کلمهٔ عبور یا اسم شب خاصی برای استفادهٔ نیازمندان انتخاب می‌شد، و پاسبانها و کلیهٔ کسانی که به حکم اتفاق یا اجبار ناگزیر به عبور و مرور می‌شدند به عسرخانه رجوع می‌کردند و آنها در صورتی که تقاضا را صحیح و بمورد تشخیص می‌دادند، کلمهٔ عبور را به خواننده اعلام می‌کردند. معمولا هر بازاری به یکی از ارباب حرفه‌ها و صنایع، یا رستهٔ خاصی، اختصاص داشت، ولی نانواها، کبابیها، آشپزها، بقالها و فروشندگان انواع نوشابه‌ها، مهمانخانه‌ها و میکده‌ها در بین کاسبان و ارباب حرفه‌های گوناگون پراکنده بودند. بازارهای مهم در مرکز شهر و در مناطق پرجمعیت بود، و اهمیت و فعالیت بازارها در هر شهر و دیار فرق می‌کرد.

در بازار رویگران با فعالیت هزاران رویگر، در تمام روز با کوبیدن چکش، صدایی ناگستنی به گوش می‌رسید، و در نتیجهٔ کار مداوم، تودهٔ عظیمی از طشت، لکن، آفتابه، تاوه در گوشه و کنار دکان انباشته بودند. سفیدگران، روئینه‌آلات را چون آینه براق می‌کردند، درحالی که کنده‌کاران، در صندوقها و صندوقچه‌ها با طلا و نقره نقش و نگارهای بستند. بعضی در تهیهٔ ترازو و سایر آلات و ادوات دقیق تخصص داشتند. ظرفها و اسبابهای سسی، از روی وزن خرید و فروش می‌شد. گاه روئینه‌آلات فرسوده را با اخذ مبلغی به نام سرانه با ظروف نو معاوضه می‌کردند. در بازار آهنگران، هزاران کارگر با چهره‌ای که از زغال سیاه شده بود، به جنب و جوش و فعالیت مشغول بودند. بعضی از آهنگرها کمابیش به اسور دامپزشکی آشنایی داشتند، غیر از نعل بستن چهارپایان، گاه به شکسته‌بندی و بیطاری و معالجهٔ حیوانات مبادرت می‌کردند. بعضی از چارپایان را اخته می‌کردند و بعضی از این بیطارها مدعی بودند که در ۳۲ بیماری اسب بصیر و صاحب نظرند. سایر آهنگران در میان انبوه جرقه‌ها، به ساختن آلات و ابزارهای گوناگون فلاحی و یک رشته مصنوعات دیگر نظیر لنگر کشتی سرگرم بودند. کمی دورتر، عده‌ای کاردگران و شمشیرگران به ساختن انواع کارد، شمشیر و آینه، تیغ دلاکی، قیچی، انبر و آلات فولادین دیگر مشغول بودند. ریخته‌گران پس از گداختن قلع و مس و برنج‌سازی، به ساختن بعضی اشیاء دیگر نظیر زنگ، درکوب و چراغ و غیره می‌پرداختند. هریک از این مصنوعات آلیاژ معینی داشت. که روی آن حک می‌شد. در یک چراغ، جای قنبله عیار معین و بدنهٔ چراغ عیار دیگری داشت. کسانی که اصول معین را در آلیاژ رعایت نمی‌کردند و فی‌المثل در صنوع خود مقدار زیادی سرب وارد می‌کردند، مورد بازخواست قرار می‌گرفتند. چلنگران به ساختن انواع قفل و کلید مشغول بودند. بعضی قفلها بسیار بزرگ بود و برای بستن در کاروانسراها به کار می‌رفت، و

برخی دیگر یعنی قنلهای اصفهانی ظریفتر و فردار و کوچکتر بود که برای بستن در مجری و سندوق یا صندوقچه استعمال می کردند. چلنگران همواره قبل از آنکه به این کار مشغول شوند سوگند یاد می کردند که راه خیانت نروند. کسانی که در کار خود مهارت نداشتند یا کلیدی که ساخته بودند قفل گشودن را نمی شایست، از این شغل برکنار می شدند. علاوه بر آنچه گفتیم، بازار شمشیرگران و کمانگران نیز در شهر وجود داشت. ولی غیر از این بازار در داخل برج و باروها نیز فئودالها به ساختن انواع سلاح نظیر منجیق، تیروکمان، شمشیر و خنجر مشغول بودند. یکی از صنفهای مهم، سوزنگران بودند. محل کار و فعالیت آنان نیز در بازار بود. سوزن انواع مختلف داشت و از جهت وزن و آبدادگی و استحکام و بلندی و کوتاهی و تنگ و گشادی سوراخ از یکدیگر متمایز می شد. بعضی از صنعتگران این رشته در تهیه ابزارهای ظریف نیز زبردست بودند.

بازار زرگران و جواهرفروشان، از جهت درخشندگی و تلالو جواهرات، یکی از زیباترین بازارها بود. از قرن یازدهم به بعد، ساختن جواهرات تقلبی آغاز شد و هنر تقلید از سنگهای گرانبهای هندی به حد اعلائی ممکن ترقی کرد. به همین مناسبت قیمت جواهرات اصیل تنزل یافت و استفاده از جواهرات مصنوعی تقریباً عمومیت یافت.

مردم می توانستند برای ارضای تمایلات خود، از جواهرات مختلف برای خودآرایی استفاده کنند. با اینکه در بازار جواهرفروشا همه جواهرات درخشنده و زیبا بود، ولی اغنیا به سروریدها و سنگهای گرانبها و مردم متوسط و عادی به جواهرات ارزاقیمت بسنده می کردند. جواهرسازان بعضی از آلات زینتی را از مس می ساختند، بعد روی آن آب طلا می دادند و یا بجای سنگهای گرانبها، زینت آلاتی از شیشه درست می کردند و بعد روی آن را با رنگی دلنشین می آراستند.

درزبان (خیاطان) نیز بازاری مخصوص به خود داشتند و در هزاران دکانی که هنرمندان این رشته در آن مشغول کار بودند، تویهای پارچه های پشمی، پنبه ای و ابریشمی روی هم چیده شده بود. بعضی به دوخت و دوز و جمعی به فروش مصنوعات سرگرم بودند. در همین بازار، پوستفروشها، رفوگران، گلدوزها، قلابدوزها، یراقسازان، اتوکشها و لکه گیرها، هر یک دکه ای مخصوص به خود داشتند، و عده زیادی به آنها مراجعه می کردند.

در تمام مدت روزه خوشپوشان برای به دست آوردن پیراهن یا لباس دلخواه خود، در بازارگردش می کردند. گاه، پارچه هایی را که در بازار خریداری کرده بودند، جهت دوختن به بازار خیاطها می آوردند. پارچه های ابریشمی را وزن می کردند و خیاط مکلف بود که در پایان سهلت لباسی با همان وزن به مشتری تحویل دهد.

بازار بزازان یعنی کزفروشان نیز اهمیت بسزایی داشت و همه روزه در آنجا جامه های دپا و قطعات طرغو به فروش می رسید. در همین بازار، پارچه های وطنی که شبیه محصولات ابریشمی چینی یافته شده بود، معامله می شد. و چون در این دوره، یعنی در قرن دوازدهم و سیزدهم میلادی، پارچه ها را در ترازو کشیده و سپس می فروختند و هنوز ذرع و متر کردن پارچه ها معمول نشده بود، تجار به پارچه ها آهار می زدند تا به این وسیله بر وزن پارچه ها افزوده شود.

بازار خرازا نیز همواره پر از مشتری بود و غالباً زنان وابسته به طبقات مختلف برای خرید پارچه‌های پنبه‌ای و کتان خام، (برای بافتن) و نخ و یراق و ابریشم (جهت گلدوزی و قلابدوزی و میلبله‌دوزی) و خرید لوازم خرازی دیگر به این دکانها مراجعه می‌کردند.

دسته‌های مختلف بانوان با سروصدا و همه‌مه بسیار به مغازه‌ها روی می‌آوردند و برای خرید و آزمایش استحکام پارچه‌ها، ساعتها پرچانگی و گفتگو می‌کردند. غالب زنان یر اثر سمارست و تمرین، با اولین نگاه، کتان درجه اول مصری را از کتان پست، و پارچه‌های ساخت خراسان را از پارچه‌های اراکی و قیمت و جنس هر یک از آنها را بخوبی تشخیص می‌دادند.

بازار کفشدوزها در شمار مهمترین بازارهای قرون وسطی بود. در طول این بازار عظیم، صنعتگران و کفاشان زبردست، در برابر چشم مردم به ساختن انواع و اقسام کفش و پوتین از پوست گوساله، بزکوهی و زرافه و غیره سرگرم بودند. تهیدستان بیشتر کفش چوبی به پا می‌کردند، ولی اکثر مردم کفشهای چرمی داشتند که بعضی از آنها بسیار عالی و گرانقیمت بود. کفشهای پست را از پوست الاغ و کفشهای عالی و درجه اول را از پوست زرافه می‌ساختند. در کف پاپوشها چند ورقه چرمهای مختلف می‌گذاشتند و سپس آنها را با نخهای محکمی که به زفت و قطران آغشته شده بود می‌دوختند. گاه، بعضی از کفشها را میخ می‌کوبیدند. استفاده از موی گراز و خوک برای لباس و دوخت و دوز در سالک سوریه، مصر و قسمتی از ایران ممنوع بود، زیرا خوردن گوشت این حیوانات شرعاً منع شده بود. ولی در ایران شرقی که مردم از مکتب ابو حنیفه تبعیت می‌کردند، استفاده از آنها بسیار شایع بود.

بعضی از خیاطها کارشان این بود که لباسهای سفارشی را پس از اندازه‌گیری می‌دوختند و بعضی دیگر فقط لباسهای دوخته شده و آماده را در معرض فروش می‌گذاشتند. بعضی از مغازه‌ها مختص ثروتمندان بود، و بهترین کفشها در آنجا به فروش می‌رسید. در قرن دوازدهم و سیزدهم، بیشتر موزه‌گران با استعمال چرمهای پست، کفشهای بیدوایی درست می‌کردند که کف آنها بیشتر کهنه و اجناس کم مقاومت و بیدوام بود. کفاشها، اغلب در قول و قرار خود ثابت و راستگو نبودند و در موعد مقرر کفشهای سفارشی را تحویل نمی‌دادند. آنها قول و وعده می‌دادند ولی مانند همکاران معاصر خود کمتر به وعده خویش وفا می‌کردند. کفاشان کفش زیبایی به نام گیوه می‌ساختند که تخت آن تماماً از تکه‌های کهنه و پارچه بود، و روی آن را با نخهای پنبه‌ای سفید یا رنگارنگ می‌بافتند. برای تهیه کف این گیوه‌ها قطعات کهنه را بصورت مربع و یا مستطیل در می‌آوردند و آنها را روی هم قرار می‌دادند و با تسمه‌های چرمی روی هم فشار می‌دادند و سپس با درفش کفشگری آنها را بهم می‌دوختند. به این ترتیب، گیوه‌ها که به اندازه‌های معینی قطع شده و پس از رنگ‌آمیزی تحت فشار قرار گرفته بود، کاملاً محکم و با دوام می‌شد. با این مقدمات، کفشهای سرپایی سفید و زیبایی ساخته می‌شد که بعضی از آنها را با نخهای طلا و نقره میلبله‌دوزی می‌کردند.

بازار عمامه و مندیله‌فروشان نیز خالی از جنب و جوش و فعالیت نبود. عده‌ای به ساختن کلاه و شبکلاه (قلنسوه) مشغول بودند و در این کار یا از هنرمندان آسیای مرکزی پیروی می‌کردند یا از روش کلاه‌دوزهای تاشکندی یا چاچ قدیم تقلید می‌کردند. این نوع کلاهها در آسیای مرکزی و ایران شرقی فراوان بود. اعراب این کلاهها را به عمامه‌هایی که یادگار

هدایان است ترجیح می‌دادند. این کلاهها را اعم از نمدی یا پارچه‌ای، پس از آنکه کاملاً نشاسته و آهار زدند، به‌دور قالبی که جنس آن حصیری یا از الیاف برنج بود، می‌بستند. علاوه بر این، شکل و رنگ این کلاهها بر حسب زمان تغییر می‌کرد. کلاههای هشرخانیه که اصلاً از آسیای مرکزی آمده بود، مورد توجه و علاقه مردم بود و نظامیان و خوشپوشان آن دوران، از این کلاهها به‌سر خود می‌گذاشتند.

دیگر از بازارهای مهم، بازار فرشفروشها بود. هزاران تاجر فرشفروش، همه روزه دهها هزار قالی را برای عرضه به‌مشتریان، بازویسته می‌کردند و گاه برای آنکه درجه استحکام فرشها را به‌ثبوت برسانند، آنها را در بازار زیر پای عابرین و چهارپایان می‌گسترده.

مغازه صابون‌فروشها و عطر‌فروشها، نزدیک هم بود و بوی عطر تمام محله را فراگرفته بود. در نزدیکی این بازار، بازار رنگرزا بود، و کارگران این بازار پارچه‌هایی را که به‌رنگهای مختلف آراسته شده بود روی طنابی آویخته بودند. باید دانست که از پایان قرن ۱۲ به‌بعد، رنگهای ثابت و زیبایی نظیر رنگ نیلی، رناس، زعفرانی، شنگرفی و ارغوانی که باعث شهرت و اهمیت پارچه‌های دوره ساسانیان شده بود، بتدریج جای خود را به‌رنگهای مصنوعی ارزاقیتم داد که از جهت زیبایی و ظرافت و درخشندگی با رنگهای طبیعی سابق قابل قیاس نبود، و رنگرزا روی پارچه‌هایی که برای رنگرزی به‌آنان تسلیم می‌شد، نمره می‌گذاشتند و علامتگذاری می‌کردند تا با پارچه‌های دیگر اشتباه نشود.

علاوه براین، در تمام شهرها بازار مخصوصی برای فروش اقسام شیرینی بود که اشخاص شکمپرست به آنجا روی می‌آوردند. در این مغازه، جعبه‌هایی از انواع حلوا، گز و شیرینی بادام سوخته و غیره بود. این شیرینی مخلوطی بود، از عسل بسیار مرغوب سفید طبیعی، با مخلوطی از پسته و بادام کوبیده. در قطعات و قالبهای حلوا مخلوطی از فندق و گردو و دانه‌های خشک‌ش می‌زدند. علاوه بر این، نان حلوائی بسیار ارزانی بود که بسبب ارزانی قیمت مورد علاقه عمومی بود. انواع اقسام شیرینی از قبیل نان شیرینیهای کوچک عسلی، کلوچه، آرد برنج، مسقطی، شیرینی لوزی شکلی که از خمیر بادام و خطمی درست شده بود (راحة الحلقوم) جوزقند، باقلوا و شیرینی مخلوطی که در سینیهای مسی درست می‌کردند و آن را به‌رنگهای مختلف درمی‌آوردند و به‌آن موادگوناگونی نظیر زنجبیل و حبه‌های انار، به، و رازیانه می‌افزودند، تهیه می‌کردند. یکی دیگر از شیرینیهای معمولی آن دوره کاسه نبات بود. یکی از سنتهای خوب اجتماعی آن دوران این بود که برای تازه عروس و داماد در روز عروسی، انواع و اقسام شیرینی می‌فرستادند و در پیشاپیش شیرینیها، یک بوته گل سرخ که تمام آن از قندونبات بود قرار می‌دادند. در پایین، چگونگی ساختن این شیرینی را توضیح می‌دهیم.

دیگ را از شیرۀ نیشکر پر می‌کردند و سپس آن را با دری که از داخل دارای رشته‌های پنبه‌ای کمابیش درشت بود و در این شیرۀ فرو می‌رفت می‌پوشانیدند. پس از آن، با آتش ملایمی مدت یک شب آن را می‌پختند و بعد می‌گذاشتند تا سرد شود و از قالب بیرون می‌آوردند. بدین ترتیب کاسه نباتی گرد به‌بزرگی دیگری که به‌کار رفته بود به‌دست می‌آمد که از آن شاخه‌هایی بر از آویزهای بلوری به‌درشتیهای مختلف خارج می‌شد. آنگاه، آن بلورها را به‌رنگ صورتی و سبز درمی‌آوردند تا جامی از گل بسیار خوشنما حاصل آید.

دکانهای شربتفروشی، با فانوسهای متعدد از دیگر مغازه‌ها و افشرد فروشیها تمیز داده می‌شد. در این دک‌ها که بدنه آنها از پارچه یا از حصیری خوشرنگ پوشیده شده بود، از مشتریان بگرمی پذیرایی می‌کردند. آبجو و شربتهای گوناگون، نظیر سرکه‌گبین، سرکه‌شیره، و دوغی که بانعنای، آویشن و قطعات یخ درهم آمیخته بود در تنگهای بلورین رنگارنگ، میل و رغبت عابری را تحریک می‌کرد. در همین کافه‌ها انواع شربت و پالوده که مخلوطی از نشاسته و عسل و برف بود در دسترس مشتریان قرار می‌گرفت. و در ظرفهای مسی که روی یخ قرار داشت، مخلوطی از شیر و نشاسته برنج می‌ریختند که ما امروز رویخی می‌نامیم. همینکه مشتری رجوع می‌کرد، روی آن را با قاشق اندکی عسل آب کرده یا شیره می‌ریختند و نزد او می‌آوردند.

دیگر از بازارهایی که مشتری فراوان داشت، بازار سفالگران بود. صنعتگران این رشته در مقابل چرخ‌هایی که با پا به حرکت در می‌آمد می‌نشستند و به ساختن انواع ظرفهای گلی می‌پرداختند. بعضی با به کار بردن گل رس به ساختن ظرفهای سفالین و کوزه‌های ارزاقیمت مشغول بودند و برخی دیگر ظرفهای زیبا و گرانبهایی با گل سفید می‌ساختند که از جهاتی نظیر کائولن بود. بعضی از ظرفها را با نوعی سنگریزه خاکستری می‌ساختند که با فعل و انفعالاتی به صورت خمیر در می‌آمد. در قسمت عقب این دکانها کوره قرار داشت که در ایران با کاه و در مصر با علف حصیر، گرم می‌شد؛ چون در این دوره مواد سوختنی بسیار گرانقیمت بود. اندازه و گنجایش و ساخت کوزه‌ها و دیزیها و غیره کاملاً طبق نمونه، معین و مشخص بود. بعضی از هنرمندان این رشته، در تعمیر چینی ترک‌دار و خرد شده مهارت داشتند. این بندزنها با چنگک فلزی دو پاره را به هم نزدیک می‌کردند و سپس با مخلوطی از سفیده تخم مرغ و آهک ترک را کاملاً می‌پوشانیدند. از همین خمیر سریشم مانند برای متصل کردن قطعات مختلف ظرفهای شکسته استفاده می‌کردند. نقاشان زبردستی بودند که بکمک قلم و رنگهای مخصوصی که می‌ساختند روی بشقابها، ظرفها و کوزه‌ها، نقش و نگارهایی پدید می‌آوردند. غالباً این هنرمندان در زیر ظرفها نام خود و تاریخ عمل را می‌نوشتند. کارگاههای بهم علامتی مخصوص به خود داشتند.

یکی از بازارهای بسیار جالب بازار مرغفروشا بود. این بازار محل ملاقات و گفتگوی اهل دل و علاقه‌مندان به اسور ذوقی و عشقی بود. کسانی که قفسهای زیبایی برای باغ خود تهیه کرده بودند، جهت یافتن پرندۀ دلخواه خود، ساعتها در این بازار جستجو می‌کردند. در اینجا آواز مرغان گوناگون، از چه چه پرندگان تا قد قد مرغان به گوش می‌رسید. در این دکانها نه تنها کبوتران، قمریها، طاووسها، قوها و دیگر پرندگان در قفسهای بزرگ زیبا نگهداری می‌شدند، بلکه پرندگانی از جزایر و مناطق دیگر نظیر طوطیها و قناریهای سبز و زرد و قرمز ایالت بنگال که پرهایی رنگارنگ داشتند و طوطیهای ماده طلایی رنگ و پرندگان بهشتی با رنگهای آتشین و انواع و اقسام پرندگان کمیاب مناطق دوردست در این بازار دیده می‌شد. علاوه بر این، در همین جا پرندگان و حیوانات شکاری نظیر قرقاول، کبک، خرگوش، کبوتر، غزال و غیره در معرض فروش قرار می‌گرفتند.

در مقابل مسجد، بازارکنده کارها و حکاکها قرار داشت. در این بازار نیز رفت و آمد بسیار بود؛ چه تمام شخصیتها مکلف بودند مه‌ری که دارای نام و نام خانوادگی و لقب آنها

باشد و نام حکم کفنده و تاریخ آن ذکر شده باشد در دفتر کار خود داشته باشند. این مهرها به نام خاتم یا انگشتری در حکم امضای اشخاص بود. به همین مناسبت، کلیه کفنده کاران و حکماکان موظف بودند که در دفتر خود اثر تمام مهرهایی را که می ساختند نگهداری کنند. این مهرها معمولاً از برنج یا از تهره بود. ولی اشراف و زیباپسندان از سنگ یشم، عقیق، و یا از طلا مهر خود را می ساختند، و اسرا و فرمانروایان مهر خود را از یاقوت و زمرد و یا الماس تهیه می کردند.

بازارها، گاه در اواسط روز بر اثر تابش آفتاب و نفوذ آن از پنجره‌هایی که از سقف تعبیه شده بود کاملاً روشن بود، ولی اکثر اوقات بازارها نیمه تاریک و از برکت نسیمی که از این پنجره‌ها می آمد تا حدی خنک بود. به همین جهت، در قسمتی از روز با صدها فانوس که در مسیر عابرین آویخته بودند روشنایی بازار تأمین می شد. بازارهای قرون وسطی چون کانهالهای طولی بود که در تمام مدت روز جمعیت در آن به فعالیت و تکاپو مشغول بود. دستار بندان بر خر یا استر می نشستند. مردان و زنان میانه حال با پای پیاده طی طریق می کردند و زنان اشراف سانس نیز روی خرسفیدی که بابرگستوانی فاخر، آراسته شده بود، در بازار حرکت می کردند و خواجه و خدمتکاری از پس آنان روان می شدند. در همین بازارها صدها قاطر و شتر با کالاهای گوناگون حرکت می کردند و صدای زنگوله حیوانها در سراسر بازار شنیده می شد.

چهارراهها که معمولاً محل تلاقی دو یا چند بازار بود، عبارت از میدان مربع یا گردی بود که به گنبدی ازجی پوشیده شده بود و ارتفاع آن گاه به پنجاه متر می رسید. غیر از بازارهای اصلی و مخصوصی که در مرکز شهرها قرار داشت، در هر یک از محلات نیز بازار کوچکی بود که برای رفع نیازمندیهای محل ایجاد شده بود. نانواها، قصابها، بقالها، ادویه فروشها و عطاریها، سلمانیها، کفشدوزها، خیاطها، شیرینبفروشها، فرشفروشها و بطور کلی یکی دو نماینده از هر یک از رسته‌ها و حرفه‌ها در این بازارهای درجه دوم دیده می شدند. در همین محلات چند میخانه و حمام و کاروانسرا برای پذیرایی از تازه واردان دیده می شد. در ورودی مدرسه‌ها و مسجدها در همین بازارها بود، و در اطراف و جوانب بازارها کوچه‌های تنگی بدون نظم و حساب ساخته شده بود که شبها در ورودی آنها بسته می شد.^۱

مراکز خرید و فروش روزانه: «بسیاری از معاملات، همه‌روزه در محلهای معینی صورت می گرفت، و کشاورزان اطراف محصولات محلی خود را برای فروش یا مبادله به آنجا می آوردند. در هر شهر بازار مخصوصی برای فروختن هیزم و زغال چوب وجود داشت، و نیز مکاریها برای تأمین علیق چهارپایان و خرید علف خشک گاه و علوفه سبز، به این بازارها روی می آوردند. علاوه بر این، بازارهای دیگری بود که دانه‌های خوراکی چهارپایان نظیر جو فروخته می شد. اشخاص می توانستند الاغ، قاطر، شتر، گوسفند قربانی و یا پرندۀ خوراکی مورد علاقه خود را از دکه‌های مخصوصی خریداری کنند. بازار سبزیفروشها نیز منظره جالبی داشت. توده‌های عظیم مورد، ریحان، ترخون، غارگیلاس و غیره و سبدهای سملو از کبر ترشی، زیتون، لیموترش و پسته را انبوه مشتریان با سروصدای بسیار احاطه کرده بودند. در همین بازار، کشاورزانی که